

# طرح یک «نقشه راه» فلسطینی:

## مبادا «دولت موقت» پایان دائمی قضیه فلسطین باشد!

مصطفی برغوثی\*

یادداشت مترجم:

۱- در کلیه مقالاتی که در باره قضیه (cause) فلسطین در آرش و جاهای دیگر آورده ایم یک محور اساسی نصب العین ما ست و آن حمایت بی قید و شرط از حق تعیین سرنوشت این خلق و آزادی او از اشغال وطن گزین استعماری و امپریالیستی ست. اینکه آن ها پس از آزادی، چگونه مبارزه طبقاتی و اجتماعی و دیگر مبارزات خود را به پیش خواهند برد به خودشان مربوط است و ما البته در آن حال، از پیشروترین و انقلابی ترین گرایش های آن ها جانبداری خواهیم کرد.

۲- امروز به نظر ما مشکل مهم فلسطین اشغال و طمع سیری ناپذیر صهیونیسم برای غصب اراضی، نقض حقوق ملی و تلاش مستمر آن برای نفی و انکار هویت ملی و انسانی این ملت است. مشکل در عدم توازن قوا از یک طرف بین این ملت اسیر و مبارز، و از طرف دیگر نظام جهانی ای ست که به تعبیر سعدی: «سنگ را بسته، سک رها کرده». اعمال سیاست یک بام و دو هوا و خاصه خرجی و استثنای مطلق به سود صهیونیست ها نیازی به توضیح ندارد. به بیان دیگر، مشکل درجه اول فلسطین نه عرفات است (هر ایرادی که به سیاست او وارد باشد)، نه آن طور که مدام می گویند «فساد تشکیلات خودمختار»، بلکه اسرائیل و نظام جهانی پشتیبان آن است؛ و راه حل درجه اول و عاجل هم برقراری استقلال ملی ست که بیش از ۵۰ سال است فلسطینی ها بی وقفه در راه تحقق آن مبارزه می کنند.

۳- تمام تلاش های اسرائیل و آمریکا برای بی اعتبار کردن، تحقیر و زندانی کردن و نفی بلد و حتی کشتن یاسر عرفات این هدف را دنبال می کند که ملت فلسطین را از یکی از برجسته ترین دستاوردهایش یعنی سازمان آزادیبخش فلسطین محروم سازد، یعنی سازمان سیاسی ای که این ملت را نمایندگی می کند و طی سالیان توانسته است موجودیت خود را به «جامعه بین المللی» بقبولاند. مردم فلسطین بدون این سازمان سیاسی چیزی خواهند شد نظیر بومیان قاره آمریکا، آرامنه و شاید ملت کرد.

۴- ما توجه برخی دوستان را که ذهن شان صرفاً متوجه «نقش بورژوازی فلسطین» و در جستجوی «جنبش پرولتری» آن است به مطالعه شرایط عینی و جاری این مردم که همگی تحت اشغال و بمباران و قتل و زندان و محاصره بسر می برند جلب می کنیم و این نظر انگلس را به یاد می آوریم که در نامه ای به کائوتسکی به تاریخ ۷ فوریه ۱۸۸۲ می نویسد:

«هر دهقان یا کارگر لهستانی که از لختی و بی حسی بیرون می آید تا در

[مبارزه برای] منافع مشترک شرکت کند، نخست با واقعیت انقیاد ملی روبرو می شود،

این نخستین مانعی ست که در برابر او سر بلند می کند. حذف این مانع، شرط بنیادی هرگونه تکامل آزاد و سالم است. آن سوسیالیست های لهستانی که آزادی کشور خود را در رأس برنامه خویش قرار نمی دهند مرا به یاد آن سوسیالیست های آلمانی می اندازند که نمی خواهند پیش از هرچیز خواستار از بین رفتن قانون فوق العاده ضد سوسیالیستی، استقرار آزادی مطبوعات، تشکل و گردهمایی باشند. **برای مبارزه کردن، نخست باید یک زمین، هوا، نور و میدان مانور داشت** وگرنه چیزی جز پرگویی نیست» (نک. به: میکانل لووی و دیگران، مارکسیست ها و مسأله ملی، لارمتان، پاریس ص ۱۰۹-۱۱۰، ترجمه دستنویس شباهنگ).

در زیر یکی از نقطه نظرهایی را می خوانید که یکی از فعالان جنبش اجتماعی و مدنی فلسطین نوشته است.

اکتبر ۲۰۰۲، تراب حق شناس

در بحبوحه کشمکش بی وقفه و عملیات تهاجمی متقابل برای اجرا یا ممانعت از اجرای به اصطلاح «نقشه راه» و پس از آنکه دامنه رنج خلق فلسطین به حدی بی سابقه رسیده است، شاید خالی از فایده نباشد که به آنچه به طور کلی در فلسطین می گذرد نگاهی عام بیندازیم:

معاهده اسلو، آتش بسی که عملاً هفت سال ادامه داشت آتش بس عجیبی بود، زیرا ترك مخاصمه و (و به تعبیر نظامیان آتش بس) را به استثنای مواردی معدود، فلسطینی ها مراعات کردند. اما از طرف اسرائیل، حمله به منافع و اراضی فلسطینی و به امر صلح همچنان ادامه یافت؛ حمله ای که می توان آن را در سه مورد زیر به روشنی دید:

۱- ترور اسحاق رابین و انتخاب حکومتی دست راستی به رهبری بنیامین نتنیاهاو و سپس آریل شارون با فاصله ای بین ایندو که در آن ایهود باراک بر سر کار آمد و خود را به بهترین وجهی در خدمت دست راستی های اسرائیل قرار داد و طی آن کوشید قانونیت تشکیلات خودمختار فلسطین را از بین ببرد و این ادعا را در اذهان [اسرائیلیان و غیر آن ها] جا بیندازد که تشکیلات فلسطینی پیشنهاد سخاوتمندانه ای را که باراک [در اواخر دوره کلینتون در مذاکرات کمپ دیوید] مطرح کرده نپذیرفته است زیرا تشکیلات خودمختار فلسطینی خواستار نابودی اسرائیل است.

۲- گسترش خانه سازی و وطن گزینانه [برای مهاجران یهودی] از طریق تحمیل سیاستی مبنی بر قراردادن فلسطینی ها در برابر عمل انجام شده. شمار این مجتمع های مسکونی استعماری از زمانی که معاهده اسلو در سپتامبر ۱۹۹۳ امضا شده به بیش از ۱۰۰ عدد رسید و جمعیت مجتمع هایی که برپا بود صد در صد افزایش یافت. این گسترش را صرفاً نمی توان گسترش عادی این مجتمع های استعماری نامید، بلکه با چنان شتابی همراه بود که نتیجه حاصل از آن از آنچه اسرائیل طی ۲۷ سال اشغال انجام داده بود فراتر رفت.

آنچه طی این مدت جریان داشت نه تنها گسترش مجتمع ها و برپایی مجتمع های نوین، بلکه ایجاد شهرهای نوین بود با شبکه ای از راه هایی استعماری که مناطق فلسطینی را دور می زد، بدین منظور که چهره جغرافیایی و اقتصادی سرزمین های اشغالی را به کلی تغییر دهد و ساحل غربی رود اردن را از منطقه ای فلسطینی که در آن ده ها مجتمع مهاجرنشین پراکنده اند به منطقه ای اسرائیلی تبدیل کند که در آن روستاها و شهرهای فلسطینی

پراکنده باشند.

در فاصله سال های ۱۹۶۷ و ۱۹۹۳ کشمکش بر سر تغییر در وضعیت عینی موجود، در بیت المقدس و نیز در سیاست وطن گزینانه استعماری شدت یافت، اما در مرحله آتش بس اسلو، تلاش اسرائیل بر این بود که محیط جغرافیایی سرزمین های اشغالی را تغییر دهد. این تلاش تکرار سیاستی بود که اسرائیل قبلاً در منطقه جلیل [شمال فلسطین] و نقب و مثلث و یافا پیاده کرده بود. جالب توجه اینکه خواست های فلسطینیان از ۱۹۶۷ به بعد دائماً رو به کاهش داشت، حال آنکه خواست های اسرائیل رو به افزایش بود و می بینیم که پس از معاهده اسلو، این توهم که گویا با پذیرش برپایی دو دولت «در دو سوی مرزهای ۱۹۶۷ کشمکش حل و فصل می شود و صلح به بار می آید» نقش بر آب شد. پس از آنکه فلسطینی ها پذیرفتند که به جای ۴۵ درصد از کل خاک فلسطین بر اساس طرح تقسیم ۱۹۴۷، به ۲۲ درصد رضایت دهند، تازه ناگزیر شدند که برای تقسیم همین ساحل غربی بر سر میز مذاکره بنشینند و این بود مضمون اصلی طرح باراک و بعد از او طرح شارون.

۳- تخریب روش مند (متدیك) امکان تحول تشکیلات خودمختار فلسطینی به يك دولت مستقل و استفاده از وضعیت نابسامان کشورهای عربی (که مدام نابسامان تر می شد) و پیچیدگی وضعیت بین المللی تا مرجع ها و تکیه گاه های [تاریخی و حقوقی] این کشمکش را به نحو دیگری شکل دهند و در این راه، اسرائیل سه قاعده را نصب العین خویش قرار داد که پژوهشگری به نام رجا شحاده، آن ها را چنین برشمرده است:

الف) هر موجودیت دولتی فلسطینی که برپا شود نباید اجازه داشته باشد که بر مرزهای خود با دولتی دیگر کنترل داشته باشد و همیشه باید چه به شکل موقت و چه دائم در محاصره ارتش اسرائیل باقی بماند.

ب) هرگونه اختیارات چه به شکل دولت چه خودمختاری که فلسطینی ها به دست آورند، باید صرفاً جنبه اداری و اجرائی داشته باشد و نباید اجازه داد که به اختیاراتی از نوع حق حاکمیت تحول یابد.

پ) هرگونه توافق یا معاهده ای که با فلسطینی یا با اعراب بسته شود، نباید قدرت اسرائیل را در تغییر وضع موجود و اعمال سیاست مبنی بر قرار دادن اعراب در برابر عمل انجام شده، با مانع روبرو سازد و آن را متوقف کند.

اسرائیل برای به کرسی نشاندن این هدف ها، از وضعیت مذاکره کنندگان فلسطینی و عرب که فاقد روشی جامع و استراتژیک بودند استفاده کرد، بر راه حل های جزئی و گذرا پای فشرد و از ناشی گری های مذاکره کنندگان فلسطینی سود جست و قوانین و دستورات نظامی زورگویانه و کشیدن جاده و ایجاد مجتمع های استعماری و مجازات های دستجمعی را به کار گرفت.

پس از شعله ور شدن انتفاضه دوم (سپتامبر ۲۰۰۰) اسرائیل تکمیل طرح خویش را از طریق شستشوی مغزی جهانیان با تبلیغات آغاز کرد، به منظور آنکه تاریخ کشمکش فلسطینیان و حقایق و داده ها را به شکل دیگری درآورد. در اینجا تنها کوشش بر این نیست که حقوق اورگان را زیر پا بگذارند، بلکه می کوشند این مسأله را چنان مسخ کنند که اگر کسی خواستار این حقوق شود او را متهم کنند که خواستار نابودی اسرائیل است. همچنین منظور از این شستشوی مغزی جهانیان این است که سرزمین های اشغالی را به عنوان سرزمین هایی معرفی کنند که بر سر آن اختلاف است و انتفاضه را همچون کشمکشی نظامی بین دو ارتش با نیروی برابر جلوه گر سازند و بکوشند واژه اشغال را از قاموس سیاسی حذف کنند و بدین ترتیب است که شارون خود را تکمیل کننده راهی می داند که داوید بن گوریون در پیش گرفت و خود را کسی می داند که فرماندهی مرحله دوم از جنگ ۱۹۴۸ را بر عهده دارد.

اگر چنین است، پس چرا «نقشه راه» پیش کشیده شده است و چرا شارون فکر برپایی دولتی فلسطینی را

پذیرفته است؟ و چرا اسرائیل کل سرزمین های اشغالی را به خود الحاق نمی کند همان طور که بیت المقدس و ارتفاعات جولان سوریه را به خود الحاق کرده است؟

برای این امر سه دلیل موجود است:

**اولاً** معضل جمعیت (دموگرافی)، زیرا اسرائیل راه حلی برای این معضل نیافته و همگان می دانند که موجودیت انسانی فلسطینی یکی از مهمترین دستاوردهای این ملت است که به دشوارترین شکلی از تجربه سال ۱۹۴۸ خود درس آموخته است. این موجودیت انسانی دیگر صرفاً یک موجودیت کمی نیست آنطور که تا سال ۱۹۶۷ چنین بود، بلکه به موجودیتی زنده، مقاوم و پرهزینه [برای اشغالگر] تبدیل شده به نحوی که اسرائیل نمی تواند بار آن را به دوش بکشد. نمود این امر را در چهار پدیده زیر می توان مشاهده کرد:

(الف) حساسیت اسرائیل نسبت به تلفات انسانی،

(ب) ناتوانی جامعه اسرائیل برای تحمل رو در روی آشکار،

(پ) عقبگرد اقتصاد اسرائیل تحت فشار انتفاضه، که نمونه های آن را می توان در دچار شدن اسرائیل به بدترین حد از بیکاری و بدترین صرفه جویی اقتصادی و بدترین فرار سرمایه گذاری های اقتصادی در تاریخ آن مشاهده نمود،

(ت) حساسیت اسرائیل به افکار عمومی جهانی و درک این نکته که به رغم اینکه آمریکا یعنی تنها ابرقدرت جهان را در کنار خویش دارد، در انظار خلق های جهان با بی آبرویی هرچه بیشتری رو برو ست. امروز ملاحظه می کنیم که اسرائیل صحنه را نزد ملت های اروپایی باخته و دروازه های عادی شدن روابط او با کشورهای عربی بسته است، جنبش های همبستگی بین المللی با کیفیتی نوین به حمایت از خلق فلسطین برپا گردیده و جنبش همبستگی با فلسطین با جنبش ضد جهانی شدن [یا جنبش طرفداران دنیایی دیگر] درآمیخته است و اسرائیل نه تنها پارلمان اروپا، بلکه پارلمان انگلیس را نیز از دست داده و قضیه فلسطین به مثابه یک آرمان آزادی ملی درجه اول در سراسر جهان تبلور یافته است و به هیچ رو معلوم نیست که وضع نابسامان فلسطینی ها در افکار عمومی ایالات متحده که سلطه گروه فشار اسرائیلی بر آن سایه افکنده به همین نحو باقی بماند، البته اگر فلسطینی های آنجا بتوانند بر پراکندگی و خودخواهی و ترس و تردیدهای خود فائق آیند.

توجه کنیم که به رغم عدم توازن وحشتناک موجود، جرج بوش تا کنون نتوانسته است دو عنصر اساسی حل و فصل قضیه فلسطین را نادیده بگیرد یکی برپایی دولتی فلسطینی، دموکراتیک و مستقل، و دیگری پایان اشغالی که از ۱۹۶۷ آغاز شده است و مسلماً او نخواهد توانست از روی این دو عنصر بپرد مگر آنکه طرفی فلسطینی یا عربی سکوی پرش را برای او فراهم نماید.

**ثانیاً** امکان شکست نظامی انتفاضه بازهم مانند دفعات پیش فراهم نیست.

**ثالثاً** بیرون راندن اهالی سرزمین های اشغالی و اجرای عملیات «ترانسفر» (طرد و نفی بلد) که مدت های مدید آرزوی شارون بوده غیر ممکن است. برای اسرائیل، اگر می توانست، هیچ فرصتی برای این اقدام بهتر از روزهای جنگ آمریکا با عراق وجود نداشت، ولی نتوانست چنین کند و این نشان می دهد که یک نیروی سرکش هرقدر هم قوی باشد دارای قدرتی نامحدود نیست.

**پس، حکومت اسرائیل در جست و جوی چیست؟**

خیلی ساده، یک آتش بس جدید و یک اسلو مسخ شده جدید و کسب وقت بیشتر، تا آنچه را که از سرزمین های اشغالی باقی مانده هضم کند و آنچه را که از جنبش ملی فلسطین بازمانده یا به اشکال دیگر سر برآورده درهم بشکند. آن ها خواستار مرحله دیگری از توقف مبارزه هستند، به شرطی که فقط یک طرف آن را رعایت کند. آن ها خواهان ترتیبی هستند که ظاهراً صلح باشد، ولی در واقع نه صلح بلکه تسلیم فلسطینی ها در برابر عمل

انجام شده باشد، تسلیمی که به بهانه رنج و دشواری اقتصادی توجیه شود، ترتیبی که همچنان باعث استمرار پراکندگی ها و کشمکش های داخلی فلسطینی باشد.

از اینجا بود که فکر دولت موقت یا دولتی با مرزهای موقت پیدا شد و باز به همین دلیل است که اسرائیل حتی در راه پیاده شدن «نقشه راه» ممانعت ایجاد کرد، به رغم آنکه این نقشه حاوی همان فکر دولت موقت بود. علت ممانعت این بود که «نقشه» مزبور خواستار آن است که در نخستین گام، استقرار مهاجرین در سرزمین های اشغالی فلسطین به حالت تعلیق درآید.

برای آنکه از تجاربمان درس بگیریم باید به یاد بیاوریم که معاهده اسلو صریحاً بر تغییر مواضع ارتش اسرائیل تأکید داشت و اینکه با فرارسیدن سال ۱۹۹۹ از کلیه مناطق ساحل غربی و غزه، به استثنای مناطق مرزی و مهاجرنشین های یهودی و قدس، یعنی از ۹۰ درصد مساحت ساحل غربی و غزه خارج شود و در مقابل، بحث درباره سرنوشت آوارگان و قدس و مرزها به بعد موکول گردد تا با آغاز سال ۱۹۹۹ طی مذاکراتی که صورت خواهد گرفت سرنوشت این مناطق به طور نهائی روشن شود. اما تا سپتامبر ۲۰۰۰، اسرائیل جز ۱۸ درصد از مناطق را تخلیه نکرد. لذا روشن است که فکر برپایی دولت موقت هدف های زیر را دنبال می کند:

الف) قضایای اصلی مانند مرزها و آوارگان و برپایی مستعمرات برای مهاجران یهودی و مسأله بیت المقدس به عقب انداخته شود، بدین هدف که این قضایا را از بین برده، حل و فصل آن ها را هرچه پیچیده تر نمایند؛

ب) کشمکش و مبارزه بین دو طرف، چنان فرموله شود که حقوق اساسی فلسطینی ملغی گردد و اسرائیل به راه حلی دست یابد که از دشواری ها و بار جمعیت (بار دموگرافیک) که در صورت الحاق این مناطق بر دوشش می افتد خلاص گردد. به این دلیل است که اسرائیلی ها از دولتی سخن می گویند که بر حدود ۴۲ درصد از اراضی فلسطین برپا شود. مضمون این تزویر که در مورد ایده دولت مستقل صورت می گیرد چیزی نیست جز تبدیل این دولت به کانتون هایی که از نظر جغرافیایی از یکدیگر جدا هستند، بی هیچ حق حاکمیتی. و از این هم فراتر، به جای دولت، «گتو» هایی برپا شود که در آن ها برخی از اهالی بر برخی دیگر فرمان برانند و بهتر بگوییم ستم کنند و مسئولیت خورد و خوراک و بهداشت به عهده خودشان باشد، بی آنکه هیچ حق حاکمیتی داشته باشند یا بتوانند «گتو» ها را به دولتی تبدیل کنند که قادر به ادامه حیات باشد.

پ) چنین راه حل ظالمانه ای را به عنوان اینکه موقت است به تدریج به خورد فلسطینی ها بدهند، سپس، همان طور که در مورد معاهده اسلو رخ داد هرآنچه موقتی ست به صورتی دائم درآید و بهانه هایی پیش کشیده شود که مراحل بعدی را نمی توان به اجرا گذاشت، زیرا محال است راه حلی برای قضایای قدس و آوارگان یافت. شارون حتی خواستار آن است که فلسطینی ها از حق بازگشت چشم ببوشند و در مقابل برپایی این گتوهای مسخ شده اعلام کنند که مخاصمات به پایان رسیده است. او در واقع، خواستار آن است که به عنوان یک راه حل، بخش اعظم ساحل غربی و غزه را [سرزمین] یهودی اعلام کند و به اسرائیل ملحق نماید و از فلسطینی ها می خواهد که به تسلیمی تاریخی تن دهند و از حقوق خود چشم ببوشند و بردگی دائمی را در چارچوب یک سیستم تبعیض نژادی که از بدترین انواع خود در تاریخ است، بپذیرند. او همچنین می خواهد از «نقشه راه» آنچه را که خود مایل است برگزیند و موارد فراوان تعدیل پیشنهادی اش که طی ۱۵ ماده ارائه شده ناشی از همین هدف است. خواست وی توقف مبارزه است و لغو حق بازگشت، چنان که از معلق کردن اسکان مهاجران یهودی و از بحث درباره سرنوشت بیت المقدس سر باز می زند.

نقشه های ضمیمه نشان می دهند که چگونه شارون به مثابه حلقه ای ست تکمیلی در زنجیره اجرای طرح صهیونیستی و اینکه تن ندادن به تعیین مرزهای دولت، به ایجاد دیوار تبعیض نژادی انجامیده تا سرزمین های

اشغالی را بند بند از یکدیگر جدا کند. از طرح تقسیم سال ۱۹۴۷ (۴۵ درصد) به راه حل های مبتنی بر قبول دو دولت برپایه مرزهای سال ۱۹۶۷ (۲۲ درصد) رسیدیم و حالا به دولت پیشنهادی شارون (یعنی ۹ درصد از مساحت فلسطین).

اما فلسطینی ها، در حالی که در هریک از درگیری های شان با اسرائیل، زمین هاشان را پیوسته از دست داده اند، خود نیز در سمتگیری متقابلشان تحول یافته اند. آن ها موجودیت انسانی و جمعیت خود را تراکم بیشتری بخشیده اند و آن را به موجودیتی مقاوم و پایدار تبدیل نموده اند، به ایجاد نهادهای [اجتماعی و سیاسی] خود ادامه داده اند، آگاهی ملی نسبت به قضیه خویش را گرامی تر داشته اند و افکار عمومی جهانی را به سوی خود جلب نموده اند. طبیعی ست که در چنین وضعی، مهمترین مایملک فلسطینی ها در مبارزه، همانا عامل انسانی ست و گستره آن در سراسر کره خاک.

درست است که فلسطینی ها بارها نیروی خود را در داخل به کار گرفته و حتی در مواردی از آن بیش از حد استفاده کرده اند، اما تا کنون، به خصوص پس از معاهده اسلو، توانسته اند نیروی فلسطینی های مقیم خارج را در خدمت مبارزه داخل سازمان دهند. این یکی از اهداف «ابتکار مبارزه ملی فلسطینی» ست که از ژوئن ۲۰۰۲ مطرح شده و می کوشد نیروهای ملت فلسطین را در داخل و خارج به حرکت درآورد.

«نقشه راه» به احتمال زیاد با شکست رو به رو خواهد شد زیرا شارون خواستار شکست آن است و ایالات متحده نیز تا کنون هیچ آمادگی برای فشار بر او از خود نشان نداده تا وی را به اجرای آن مجبور سازد، بلکه ممکن است خود را با ملاحظاتی که شارون نسبت به این «نقشه راه» داشته تطبیق دهد. آنچه مردم فلسطین در این مرحله دشوار با آن رو به رو هستند دارای ابعادی ست که از هریک از ستیزهای پیشین فراتر است. مبارزه امروز بر سر درصد زمین هایی که به او می رسد نیست، بلکه بر سر این است که به عنوان یک ملت، یک قضیه و آرمان و یک هویت وجود خواهد داشت یا نه.

لذا مهم ترین مسأله این است که نگذاریم ماهیت مبارزه خدشه دار و مسخ شود یا به حدی که مورد نظر اسرائیل است تنزل یابد. زیرا مبارزه فلسطینی ها با اشغال، کشمکش بین دو طرف نیست، چنان که نمی توان آن را اختلافی دانست که در مذاکرات بر سر درصد اراضی پیش آمده باشد تا بتوان آن را صرفاً با نشستن بر سر میز مذاکره حل نمود.

مبارزه فلسطینی ها مبارزه ملتی ست که طی ۵۵ سال از آزادی و استقلال و میهن خود محروم شده و از ۳۶ سال پیش در زیر یوغ اشغال بسر می برد؛ مبارزه ملتی ست که، مثل دیگر ملت های جهان، از جمله اسرائیلی ها، برای حق تعیین سرنوشت خویش تلاش می کند. این مبارزه ملتی ست که حق دارد رؤیای دست یافتن به میهنی آزاد و مستقل با حق حاکمیت کامل را در سر پیرواند که انسان در آن با آزادی و شرافت زندگی کند، قانون در آن حکمفرما باشد و حقوق شهروندی در آن به اجرا در آید. طرفی که در این کشمکش در معرض تهدید قرار دارد اسرائیل نیست که چهارمین زرادخانه اتمی جهان و بیشترین حد از سلاح های کشتار جمعی در منطقه و یکی از بزرگ ترین ارتش های جهان را در اختیار دارد، بلکه خلق فلسطین است.

مشخص کردن چنین بینشی از مبارزه جاری و گسترش آن و ملاک عمل قرار دادن و تکرار آن از سوی هر فرد فلسطینی امری ست حیاتی، زیرا تکوین مجدد آگاهی ملی دستجمعی و احساس مشترک مشروط به چنین بینشی ست. همچنین تقویت و تعمیق باور به دموکراسی داخلی نیز شرطی حیاتی برای تبدیل این بینش مشترک به عمل مشترک و مؤثر است به منظور آنکه فلسطینی ها از اینکه صرفاً کمیتی از موجودات انسانی باشند فراتر رفته به نیرویی مؤثر و تصمیم گیرنده تبدیل شوند.

## راه آینده

دربرابر طرح شارون که می‌خواهد معضل دموگرافیک فلسطینی را از طریق برقراری رژیم مبتنی بر «گتو» و آپارتاید حل کند باید پنج وسیله اساسی را قاطعانه به کار گرفت:

یکم: تشکیل یک رهبری واحد ملی که چارچوبی باشد برای سازماندهی مشارکت و تبلور بینش ملی و استراتژی مبارزاتی و سمت دهی عمل مبارزاتی و فعالیت سیاسی از جمله مذاکرات. فاصله کنونی بین تشکیلات ملی خودمختار از یک طرف، و جنبش آزادی بخش ملی از طرف دیگر یا به تجزیه ای فاجعه آمیز منتهی می‌شود یا ادغام در یک رهبری واحد؛ یا اینکه وضع کنونی دائر بر نوسان بین این دو حالت ادامه خواهد یافت، نوسانی که از تجزیه جلوگیری می‌کند اما نمی‌تواند فداکاری‌ها و مقاومت و فعالیت و پیکار را در نتایج ملموس متحقق سازد.

ملت فلسطین، تنها ملتی نیست که در صفوف آن سمتگیری‌ها و نیروها و حتی بینش‌های متفاوت وجود دارد و هیچ راهی برای حل این اختلاف جز انتخابات دمکراتیک و پذیرش رأی اکثریت نیست، بدون آنکه به حق اقلیت در آزادی بیان و عمل اش اجحافی صورت گیرد. اما وضع کنونی نمی‌تواند منتظر آمادگی همه شرایط برای برپایی انتخابات باشد، چنانکه نمی‌تواند متکی بر توافق خود به خودی باقی بماند، بلکه لازم است سریعاً به تشکیل یک رهبری واحد اقدام نمود تا بتوان دست کم به حد اقلی از هماهنگی و توافق دست یافت و به مردم بینش و رهبری برنامه عملی پیشنهاد کرد که سال‌ها از آن محروم بوده‌اند. رهبری واحد به معنی آن نیست که صرفاً نمایندگان گروه‌های سیاسی در یکجا گرد آیند، چرا که آن‌ها خود در هیأت‌های متعددی از کمیته‌های اجرائی گرفته یا کمیته‌های هماهنگی بین نیروها و گروه‌ها تا هیأت‌های انتفاضه متشکل هستند، بلکه فراتر از این‌ها، به معنی تکوین هیأتی است که اتوریته و مرجعیت داشته و متشکل از نمایندگان نیروهای سیاسی و جامعه مدنی و شخصیت‌های ملی و تشکیلات خودمختار و کمیته‌های اجرائی سازمان آزادی بخش فلسطین باشد، اتوریته و مرجعیتی حقیقی که بتوان اعلام کرد هیأتی است که اتخاذ تصمیم در رابطه با تحرك‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی از جمله هر موضعی که باید بر سر میز مذاکرات داشت به عهده اوست و نیز اتخاذ تصمیم در رابطه با اشکالی که شیوه‌های مبارزه در هر مرحله می‌تواند به خود بگیرد.

شاید این امر به نظر بعضی خیالی برسد و از خود بپرسند که چگونه ممکن است نمایندگان جریان‌های اسلامی و تشکیلات خودمختار و جریان دمکراتیک سوم به موضعگیری‌های مشترکی در رابطه با مذاکرات دست یابند. پاسخ این است که اگر آن‌ها بیش از هرچیز به سرنوشت ملت خود و نه به منافع گروهی شان اخلاص می‌ورزند چاره‌ای جز پذیرش این راه حل ندارند. در هر حال، پیشنهاد کنونی، فرمولی موقتی است که هیچ‌کس را از طرح برنامه نهائی اش در انتخابات باز نمی‌دارد. در عین حال، نقطه قوت این پیشنهاد در این است که همگان دو اصل را بپذیرند: اولاً اینکه انتخابات پاک و فارغ از تقلبی باشد که در انتخابات پیشین رخ داد و دیگر اینکه جامعه قواعد زندگی دمکراتیک و احترام رأی اکثریت و حق تعدد و پلورالیسم سیاسی و رقابت برای کسب قدرت صرفاً از طرق مسالمت آمیز را بپذیرد.

در گذشته «حماس» و تشکیلات خودمختار فلسطینی بودند که نسبت به قبول این پیشنهاد تردید از خود نشان دادند، اما امروز این تشکیلات خودمختار یا بخشی از آن است که تردید بیشتری در این باره از خود نشان می‌دهد؛ چرا که برخی از چهره‌های آن در عین اینکه خواهان وحدت هستند، آمادگی آن را ندارند که دیگران را در تصمیم‌گیری سیاسی شریک سازند. آن‌ها خواستار حمایت دیگران اند ولی حاضر نیستند در مورد تصمیماتشان پاسخگو باشند و حسابی پس بدهند. آن‌ها می‌خواهند قدرتشان مشروعیت داشته باشد بدون آنکه آن را به محک انتخابات بگذارند و می‌خواهند حق مذاکره درباره قضایای سرنوشت ساز را دارا باشند، بی آنکه ملت چنین حقی را از طریق دمکراتیک به آنان واگذار کرده باشد. چاره‌ای نیست جز آنکه بپذیرش اصل مشارکت متقابل و همگانی

از این موانع گذشت. باری، اعطای اختیارات دموکراتیک از طریق انتخابات نیرومندترین وسیله است برای تحکیم موقعیت هر مذاکره کننده فلسطینی و بازگرداندن توازن در کار مذاکرات که دچار اختلال است زیرا شارون در حالی مذاکره می کند که دولت و احزاب مختلف آن پشت سرش هستند و اکثریت وسیعی از مجلس منتخب او را تأیید می کند و مردم اسرائیل حق او را برای مذاکره تا زمانی که منتخب آن ها ست به رسمیت می شناسند. ولی در مقابل او، پرزیدنت عرفات و در حال حاضر محمود عباس (ابو مازن) قرار دارد که در رأس دولتی ست از اقلیت، که در بهترین حالت، نماینده یک پنجم از رأی مردم فلسطین است و از مجلسی رأی اعتماد گرفته که حق قانونی و انتخاباتی اش را از سال ۱۹۹۹ به بعد از دست داده (یعنی دوره اش به پایان رسیده بوده) و تازه خود منتخب بخشی از مردم فلسطین (فلسطینی های داخل و نه خارج) است.

اگر پرزیدنت عرفات با همه نقش نمادین و تاریخی ای که دارد و به عنوان کسی که مردم وی را به طریقی دموکراتیک انتخاب کرده اند به مجلس ملی (پارلمان) و شورای مرکزی [ساف] روی می آورد تا چتری قانونی برای تصمیمات سیاسی اش فراهم آورد، اما ابومازن در وضعیت سخت تری ست، زیرا برای منصبی که در آن قرار گرفته انتخاب نشده است و از کلیدهایی که عرفات چه در الفتح و چه در ساف در اختیار دارد برخوردار نیست و لذا حکومت او در مقایسه با هر حکومت پیشین نیاز بیشتری به رهبری واحد ملی و به انتخابات دموکراتیک دارد. انتخاباتی که نباید بیش از این به تأخیر افتد و در اجرای آن تعلل روا داشته شود و گرنه هر تصمیمی که حکومت کنونی بگیرد فاقد مشروعیت است، و لذا حکومت ناگزیر خواهد شد روی آن تصمیمات، هربار با نیروهای مختلف و اقبشار جامعه مدنی و هیأت ها و نهادهای ملی مذاکره کند و این فرمولی ست که نه فقط فاقد تأثیر است بلکه، هرزمان که مذاکرات با قضایای سرنوشت ساز و حساس سروکار داشته باشد، با احتمال شکست قطعی همراه خواهد بود.

در حال حاضر ملت فلسطین با چهار چالش عمده روبرو ست: (۱) چگونگی حفظ پروژه میهنی و جلوگیری از هرگونه خدشه به بینش ملی اش؛ (۲) چگونگی حفظ وحدت ملی و به شکست کشاندن فشارهای شدیدی که می کوشند او را به سوی جنگ داخلی بکشانند؛ (۳) اینکه چگونه از مشروعیت ملی و تصمیم گیری ملی و مستقل خود حفاظت کند، آنهم در زمانه ای که حتی دول بزرگ به نظر می رسد از چنین کاری ناتوان اند؛ (۴) چگونه اصلاح و تغییری درونی و حقیقی را به پیش بریم که از رهبری فلسطین صفت بی کفایتی یا پاسخگو نبودن زایل شود و رژیم سیاسی از قیودی که متعلق به گذشته است رها گردد و راه را به ویژه برای مشارکت وسیع نسل جوان و زنان بگشاید و بالاخره اینکه چگونه اصلاحاتی را به پیش بریم که منابع ثروت به نحو دیگری توزیع شود تا در خدمت مقاومت مردم به کار آید و بر توان آن ها جهت باقی ماندن در میهن شان بیفزاید و سرچشمه عمده نیرومندی آنان (که همانا نیروی انسانی فلسطینی ست) شکوفا شود.

رهبری واحد ملی، حتی اگر تا زمان انتخابات آزاد به طور موقتی شکل گیرد امری ست ضروری، زیرا مبارزه جاری چه پیکار باشد چه رو در روی دیپلماتیک، نمی تواند با صفوف پراکنده و برنامه های متناقض یا مصالح مخالف با یکدیگر و با تصمیماتی که اقلیتی اتخاذ می کنند ولی مورد تأیید اکثریت نیست، یا بر اکثریت تحمیل می شود نمی تواند به پیش رود.

**دوم:** پافشاری بر حق فلسطینی ها در انجام انتخابات آزاد دموکراتیک از طریق وجود نیرویی بین المللی که نیروهای اسرائیلی را به خارج [از اراضی اشغالی] براند و به مردم فلسطین امکان دهد که افراد مورد اعتماد خود را برای مذاکره درباره راه حل نهائی برگزینند. بدین وسیله است که به حالت حاشیه ای و جانبی ملت فلسطین پایان داده خواهد شد و راه مشارکت در اتخاذ تصمیم هایی که به آینده او مربوط است بر وی گشوده خواهد



گشت.

انتخابات شایستگی آن را دارد که وسیله ای برای مقاومت مدنی باشد و مکانیسمی برای بنای نهادهای فعال دولت مستقل و اجرای آن هم امری ممکن و واقعی ست. زیرا «نقشه راه» صریحاً بدان اشاره کرده و برای اجرای آن کمیته مستقلی تشکیل شده و تأمین مالی آن نیز توسط برنامه هایی اروپایی در نظر گرفته شده است. تنها انتخابات است که می تواند به برخورد نابرابر کنونی بین خواست های اسرائیلی و خواست های فلسطینی پایان دهد. بارها رخ داده است که عقب نشینی های جهان در برابر اسرائیل را به این بهانه توجیه کرده اند که اسرائیل کشوری دموکراتیک است و نمی توان بر او راه حل هایی را تحمیل کرد که رأی دهنده اسرائیلی آن را نمی پذیرد، حال آنکه در مورد فلسطینی ها کافی ست عرفات یا ابومازن را قانع کنند یا برای قبولاندن تصمیمی بر آن ها فشار وارد آورند.

لازم است که خواست های فلسطینی با پشتوانه مشارکت مردمی و نیروی دموکراسی همراه باشد و اجرای انتخابات، خود اصل پاسخگویی و شفافیت در برابر مردم را تحکیم می کند و وظیفه هر وزیر و نماینده مجلس و هر مذاکره کننده این است که به یاد داشته باشد که نماینده مردم است و هر موضعی که اتخاذ می کند باید از آن در برابر انتخاب کنندگانش دفاع نماید.

نمی توان تصور کرد که بتوان بدون انتخابات فوری و سریع شوراهای شهر و روستا و مجلس قانونگذاری و ریاست جمهوری، نهادهای دولت فلسطینی را برپا کرد. شوراهای شهری از سال ۱۹۷۶ دیگر انتخاباتی نداشته اند و مجلس قانونگذاری که دوره اش در سال ۱۹۹۹ به پایان رسیده، هیچ گونه صلاحیت سیاسی یا معنوی برای تأیید توافق های راه حل نهائی ندارد. اما شورای ملی فلسطین که قرار بود بالاترین مرجع در سازمان آزادی بخش فلسطین باشد، یک دهه از پایان آن می گذرد و برای آن انتخاباتی صورت نگرفته و به نظر نمی رسد که صورت گیرد و اختیارات آن مانند اختیارات دیگر نهادهای ساف عملاً زیر پا گذارده شده و همگی در درون نهادهای تشکیلات خودمختار به اموری حاشیه ای بدل شده اند. علت اینها همگی این است که حیات دموکراتیک درونی در کلیه ارگان های ساف و نهادهای آن به تعلیق درآمده است.

اجرای دموکراسی فلسطینی خود سلاحی ست برای نقش بر آب کردن این ادعای اسرائیل که تنها کشور دموکراتیک در منطقه وحشی خاور میانه است و لذا ناگزیر است برای حمایت از دموکراسی خود انواع ابزارهای اجبار و تحقیر را به کار گیرد. اضافه کنیم که اجرای دموکراسی باطل کننده روشی ست که حکومت های اسرائیل همواره کوشیده اند آن را جا بیندازند و بگویند فلسطینی ها یا فرمانروایان دیکتاتور اند یا افراطیون بنیادگرا.

**سوم:** نپذیرفتن راه حل های جزئی و نقش بر آب کردن تلاش برای وارونه نمودن هدف استقلال، از این طریق که پافشاری کنیم بر این که نباید بار دیگر در دالان تاریخ راه حل های جزئی و انتقالی افتاد. این امر به معنی پافشاری بر تشکیل دولت مستقل با حق حاکمیت کامل است، بدون گذر از مرحله دولت موقت یا دولتی با مرزهای موقت و همراه با تأکید بر طرح قضایای حل نهائی و برخورد قاطعانه درباره آن ها. زیرا در منطق اسرائیل، موقت یعنی دائم، یعنی توقفگاهی جهت فرونشستن فشارها و بحران را دوباره به نقطه آغاز برگرداندن همان طور که در اسلو اتفاق افتاد. در اینجا آنچه مورد نظر ما ست یک موضع گیری مشترک و جمعی ست مبنی بر رد کلیه راه حل های جزئی و انتقالی و پافشاری بر اینکه هر راه حل باید قضیه های آوارگان، مرزها و قدس و مجتمع های استعماری یهودی را در بر بگیرد و به برپایی دولتی مستقل و دارای حق حاکمیتی حقیقی بینجامد.

اعتراض و مخالفت با فکر دولت موقت امکان پذیر است و قابل اجرا. ما با هیچیک از هیأت های دیپلماتیک، چه اروپایی و چه آمریکایی برخورد نکرده ایم که اندک علاقه یا دلبستگی با ایده دولت موقت داشته باشند، چرا که این ایده در برابر کوچکترین نقد یارای ایستادگی ندارد، بلکه روشن است که در نتیجه فشارها و شانناژهای

اسرائیل این ایده را مطرح نموده اند و در مقابل، باید بر ایجاد دولت فلسطینی دارای حق کامل حاکمیت پای فشرده. **چهارم:** پشتیبانی از مقاومت تهیدستان. «ابتکار ملی فلسطین» خواستار آن شده که نیروهای ملت فلسطین فعال و به کار گرفته شود و در راه آزادی و استقلال او وارد کارزار گردد. این امر به معنی آن است که مقاومت اقبشار توده ای و زحمتکش و کسانی که در سرزمین های اشغالی متضرر شده اند مورد پشتیبانی قرار گیرد و ابزارهای لازم برای آنکه مشارکت فلسطینی های خارج جان تازه ای بگیرد فراهم گردد و از طریق احیاء پروژهء ملی و برعهده گرفتن اشکال مختلف مبارزهء توده ای و مدنی علیه ادامهء اشغال و در راه برچیدن آن و همبستگی بین آن ها و هموطنان شان از سر گرفته شود.

اگر آتش بس صورت گیرد به این امر کمک خواهد داد که انگ نظامی از انتفاضهء توده ای برداشته شود و تفوق اخلاقی مبارزهء ملی فلسطین بار دیگر تثبیت شود و راه برای وسیع ترین اشکال مبارزهء توده ای باز گردد. آتش بس پایان مبارزه نیست. مذاکرات چیزی نیست جز آئینه ای که این کشمکش را با همهء شدت و وخامت اش منعکس می کند و ما نشانه های این امر را از جانب اسرائیل مشاهده می کنیم که نقشه های گسترش استعماری جدیدی مطرح می کند و نیز پروژهء «ابودیس» برای یهودی کردن قدس و سخنان شارون که می گوید اجازه نخواهد داد راجع به قدس یا آوارگان مذاکراتی صورت گیرد.

**پنجم:** ادامهء فعالیت در دامن زدن به جنبش همبستگی بین المللی که به وضوح گسترش یافته است و شاید این نکته در تاریخ بماند که مهم ترین دستاورد انتفاضهء اقصی و استقلال، به حرکت درآوردن مجدد جنبش همبستگی بین المللی با خلق فلسطین بوده و به اوج رساندن آن، در حالی که پیش از آن، رفتار نادرست فلسطینی ها و احساس کاذبی که معاهدهء اسلو در بسیاری ایجاد کرده بود و باعث این توهم شده بود که صلح برقرار شده است، درحالی که دندان اشغال و استعمار وطن گزین اراضی فلسطین را قطعه قطعه می کرد.

برپایی کارزار توده ای بین المللی اقدام مبتکرانه ای بود برای برپایی جنبش همبستگی بین المللی و مسلم است که این جنبش می تواند گسترش هرچه بیشتری یابد. این جنبش ستون دومی ست که مبارزهء فلسطینی ها در کنار مبارزهء داخل، بر آن استوار است. با همکاری دوش به دوش این دو عرصهء داخلی و خارجی، مبارزهء فلسطینی ها به مبارزهء خلق جنوب آفریقا شباهت پیدا می کند و فرصت هایی به دست می آید تا بتوان سیاست اشغال و استعمار وطن گزین را منزوی کرد و حتی اشغال و ستم نژادپرستانه را پایان داد؛ ستمی که مردم فلسطین یکبار و برای همیشه آن را زایل خواهند کرد و این جبران بخشی از رنجی انسانی ست که فلسطینی ها قرن ها ست تحمل کرده اند. نیاکان ما همواره تحت سلطهء بیگانگان بسر بردند و بارها ناگزیر شدند ستم و آزاری را که بر آنان می رفت تحمل کنند و طی صدها سال حتی يك بار به فلسطینی ها فرصت داده نشد که حکومت را خودشان در دست داشته باشند، آینده شان را خودشان تعیین کنند، نقشهء زندگی شان را خود بریزند و در میهن خویش به آزادی زندگی کنند. آن ها بر رنج های خویش فائق آمدند، احساس قربانی بودن را پشت سر گذاردند، در آموزش و در بپا خاستن های پیاپی دست به ابتکار زدند و کسب دستاوردهای علمی و حرفه ای هدف هریک از آنان گشت. هر فرد احساس می کرد که از این طریق نه تنها شخصیت خود را می پرورد، بلکه هرآنچه را که معنای واژهء فلسطین است تحقق می بخشد. فلسطینی ها در ساختن و به پا داشتن ده ها کشور سهیم شدند و به بسیاری از جنبش های رهایی بخش یاری رساندند. هم اکنون وقت آن رسیده است که کشور و دولت خود را بنا کنند و آزادی خویش را مادیت بخشند. این دستاوردی نه تنها برای فلسطینی ها، بلکه برای بشریت و برای آرمان صلح عادلانه و حتی برای اسرائیلی ها خواهد بود تا بتوانند جهان را از دریچهء دیگری غیر از دهانهء توپ و تفنگ و دوربین هواپیماهای آپاچی بنگرند. اسرائیلی هایی که می توانند بفهمند ملتی که بر ملتی دیگر ستم روا دارد، او را استعمار کند و سرزمین اش را اشغال نماید ممکن نیست که خود ملتی آزاد باشد.

در این راه سه عامل وجود دارد که فلسطینی ها در هر جا که باشند بدان نیازمند اند.:

اولاً اعتماد به نفس و اتکاء به قدرت خویش برای تحقق هدف هاشان در راه نیل به آزادی و استقلال. این ایمان و اعتماد است که باید به آنان یاری دهد تا بر آنچه به پایداری اخلاقی مبارزه فلسطینی زیان می رساند و آن را ناتوان می کند فائق آیند.

ثانیاً: اعتماد به خود و سازماندهی خویش یعنی سازماندهی نیروها و امکانات. این درسی بود که ملت فلسطین از تجربه دردناک خود با کمپ دیوید اول در سال ۱۹۷۷ آموخت. هرچه سازماندهی خلقی و مدنی و نهادین بیشتر نیرو گرفت، قدرت انجام کار و وظایف بیش و بیشتر شد.

ثالثاً: چیرگی بر تفرقه و پراکندگی داخلی از طریق پذیرش دموکراسی و اجرای آن به مثابه داور نهائی کلیه اختلافات و درگیری ها و بهتر بگوییم سازماندهی تنوع و تفاوت، تا خود به جای آنکه باعث پراکندن نیروها شود، مایه نیرومندی گردد.

«ابتکار ملی فلسطین» این توان را دارد که همچون افقی نوین و وسیع پیشاروی ملت فلسطین باشد و نیروهای آن را برانگیزد، اراده او را مستحکم و سرشار سازد و مبارزه او را اثربخش گرداند و او را به هدفش برای برپایی دولتی و میهنی آزاد، مستقل و دموکراتیک برساند، زیرا «ابتکار ملی فلسطین» پروژه ای ست برای به دست گرفتن ابتکار عمل و پیش بردن مبارزه فلسطین تا پایان، تا تحقق اهدافش.

---

\* دکتر مصطفی برغوثی، روشنفکر و فعال اجتماعی و سیاسی و پیشنهاد دهنده «ابتکار ملی فلسطین» در سرزمین های اشغالی زندگی می کند.

\*\* مقاله از الحیات ۹ ژوئیه ۲۰۰۳ برگرفته شده است.

\*\*\* منتشر شده در آرش شماره ۸۵.